

در پایان سال تحصیلی بخوانید

- تبریک بچه‌ها!..... ۲
- بلبل کاغذی..... ۴
- به خاطر خروسه..... ۵
- علی کوچولو یه بره داشت..... ۶
- لوله‌ی سحر آمیز..... ۸
- قچ قچ نکن..... ۱۰
- سرنوشت گوزن..... ۱۴
- خورشیدِ خوبِ ما..... ۱۶
- پلنگ..... ۱۹
- هجوم میکروب‌ها و بیماری..... ۲۱
- زود جواب بده..... ۲۳
- بخوانید و بخندید..... ۲۴
- پاسخ بازی کلمات اردیبهشت..... ۲۶

تبریک بچه‌ها

سلام! سلام خرداد من با یک عالم خوشحالی همراه است! چرا؟
زیرا پس از یک سال تلاش، نتیجه‌ی زحمات پدر و مادر، معلمان
و مسئولان مدرسه و درس خواندن خودتان را گرفته‌اید!
از گرفتن کارنامه‌ی زیبای شما و خودم خوشحالم اما راستش
را بخواهید، کمی هم ناراحت هستم. فکر نکنید در یکی از
درس‌هایم نتیجه‌ی خوبی نگرفتم، نه. از این که چند ماه در
کلاس درس نیستم و معلم عزیز و مهربانم را نمی‌بینم و با
دوستان خوبم همراه نیستم، ناراحتم اما خدا را شکر می‌کنم که
هیچ وقت از شما دوستان عزیزم دور نمی‌مانم و هر ماه یک‌بار
کمی با شما صحبت می‌کنم.

هر ماه بعد از صحبت با شما روزها و ساعت‌ها را می‌شمارم تا ماه بعد برسد و باز در خانه‌ی دلتان را به روی من باز کنید و به حرف‌هایم گوش کنید. از شما هم می‌خواهم ساکت نمانید و از خودتان و موفقیت‌هایتان برایم بگویید و در باره‌ی بچه‌ها بشری نظر بدهید.

تا یادم نرفته این‌را هم بگویم که به پیشنهاد یکی از دوستان خوب نشریه، از ماه اردیبهشت پاسخ چیستان‌ها را در همان شماره نمی‌نویسیم بلکه در شماره‌ی ماه بعد باید آن را بخوانید پس برای اطلاع از پاسخ چیستان‌ها باید یک ماه صبر کنید. چه بهتر که خودتان پاسخ‌ها را پیدا کنید و در ماه بعد با پاسخ صحیح مقایسه کنید.

«قاصدك»

بلبل کاغذی
توی حیاط ما هست
یہ باغچہی پر از گل
کلاغ و گنجشک داره
اما نداره بلبل
یہ بلبل کاغذی
براش می سازم الان
نوکم براش می دارم
تا بشه آوازہ خوان
چه بلبلی، چه نازہ
چقد قشنگ می خونہ

اگر نباره بارون
تو باغچه مون می مونه

به خاطر خروسه
خروسه او مد نگام کرد
نگا به کفش پام کرد
کاکلشو تکون داد
قوقولی قوقو صدام کرد
کفشامو زود پوشیدم
تا مدرسه دویدم
به خاطر خروسه
من سر وقت رسیدم

«شکوه قاسم نیا»

علی کوچولو یه بره داشت
یه بره‌ی خیلی بلا
زبر و زرنگ و ناقلا
قشنگ و بانمک بود
شیطونک و کلک بود
صبح یه روز چشمون خود را وا کرد
بع و بع و بع صدا کرد:
«علی علی، علف می‌خوام
صحرا میری؟ منم میام»
علی کوچولو
پاشد و با یه تکه چوب

تفنگی ساخت، تفنگ خوب

بره تو صحرا می چرید

اینور و آنور می دوید

علی کوچولو

بس که دوید دنبال او، خسته شد

خوابش گرفت و چشمنش بسته شد

بره‌ی شیطونک دوید

رفت و به چشمه‌ای رسید

کنار چشمه، دره بود

در ته دره گرگی دید

گرگه توی دره بود

منتظر بره بود

**گرگِ بلا نقشه کشید
بره رو برداشت و دوید
وقتی که داشت فرار می کرد
علی کوچولو او مد و دید
با اون تفنگ چوبی اش
به خدمت گرگه رسید**

«اسدا . . . شعبانی»

لوله‌ی سحر آمیز

**ایوانِ سرباز، جان یک جادوگر را نجات داد و او هم به عنوان
پاداش، یک لوله‌ی سحر آمیز به ایوان هدیه داد. اگر لوله را به
یک طرف می چرخاند، قصری ظاهر می شد و با چرخاندن آن
به طرف دیگر، قصر ناپدید می شد.**

ایوان می‌خواست لوله را بفروشد چون فکر می‌کرد یک لوله‌ی معمولی است. یک روز عصر پیرمردی پیش ایوان آمد و از او تقاضای غذا کرد. ایوان همین‌طوری لوله را چرخاند. ناگهان قصری ظاهر شد. ایوان پیرمرد را به داخل قصر برد و به او اجازه داد هر قدر دلش می‌خواهد، از غذاهای روی میز بخورد. پیرمرد که از لوله‌ی سحرآمیز خوشش آمده بود، به ایوان پیشنهاد کرد آن را با شمشیرش عوض کند.

ایوان که نمی‌دانست آن شمشیر به چه درد می‌خورد، قبول نکرد و گفت: «من خودم شمشیر دارم.» پیرمرد گفت: «اما این یک شمشیر جادویی است و با بلند کردن دست، هر کاری را بخواهی انجام می‌دهد.» بعد برای ثابت کردن حرفش، دست

خود را بلند کرد. ناگهان شمشیر از غلاف بیرون آمد و شاخه‌ی
درختی را که در آن نزدیکی بود قطع کرد.
ایوان که تحت تأثیر قرار گرفته بود، با پیشنهاد پیرمرد موافقت
کرد. در همین موقع، خبر رسید دشمن شهر را محاصره کرده
است. ایوان دست خود را بلند کرد. شمشیر دست به کار شد و
دشمن را شکست داد. به این ترتیب، ایوان فرمانده سربازان شد
و با دختر پیرمرد ازدواج کرد.

«ترجمه محمد شمس»

قِچِ قِچِ نِکِن

پیرزن موحنایی خیاطی می‌کرد که خسته شد و خوابش برد.
قیچی گفت: «اِاِ خوابش برد، پس خیاطی چه می‌شود؟» سوزن
گفت: «خوب این که کاری نداره. من تا حالا هشتاد پیراهن و

شلوار دوخته‌ام، این‌را هم خودم تنهایی می‌دوزم.» قیچی قچ
قچ کرد و گفت: «تنهایی؟ پس من چی؟ اگر من نباشم که
نمی‌توانی!»

سوزن گفت: «قچ قچ نکن! من بدون تو هم می‌توانم بدوزم.»
قیچی عصبانی شد و قچ قچ کرد. سوزن گفت: «حالا که این‌طور
شد، من می‌روم بیرون و برای خودم خیاطی می‌کنم.» سوزن،
نخس را برداشت و رفت بیرون. آن بیرون هوا تاریک بود.
سوزن جایی را نمی‌دید اما هرچه را به دستش می‌آمد، کوک
می‌زد و می‌دوخت این‌را به آن، آن‌را به این. نصف شب بود که
سوزن خسته و خواب‌آلود برگشت خانه و توی جاسوزنی
خوابید.

صبح که شد صدای داد و فریاد بلند شد. درخت آلبالو داد می‌زد: «کی شاخه‌های من را به هم دوخته؟» بند رخت می‌گفت: «کی این جوراب‌های پشمی خشک را به من دوخته؟» دو چرخه می‌گفت: «کی من را به دیوار دوخته؟ نمی‌توانم راه بروم.» دمپایی می‌گفت: «کی من را به زمین دوخته؟ می‌خواهم راه بروم.» گنجشک بالا و پایین می‌پرید و نمی‌توانست حرف بزند چون نوکش با نخ دوخته شده بود.

سوزن سرش را از پنجره بیرون برده بود و با ترس نگاه می‌کرد. قیچی قچ قچ کرد و گفت: «چرا سر صبح همه داد و فریاد می‌کنند؟» سوزن گریه کرد و گفت: «همه‌اش تقصیر من است. شب بود، جایی را نمی‌دیدم. هی اشتباهی دوختم و دوختم. الآن پیرزن از خواب بیدار می‌شود و همه چیز را

می فهمد. بعد من را کنار می گذارد و یک سوزنِ حرف گوش کنِ خوب می خرد.»

سوزن ریز ریز گریه می کرد. قیچی قچ قچ کرد و گفت: «غصه نخور سوزن! من می روم و کوک‌هایی را که اشتباهی زدی، پاره می کنم.» قیچی رفت توی حیاط و کوک‌های اشتباهی را پاره کرد. درخت شاخه‌هایش را باز و بسته کرد. بند رخت جوراب‌های خشک پشمی را انداخت پایین. دو چرخه دور حیاط چرخید و بوق زد. دمپایی هم دور باغچه راه رفت و خندید. گنجشک جیک جیک کرد و رفت دنبال دانه.

سوزن وقتی همه را خوشحال دید، نفس راحتی کشید. پیرزن موهنایی که از خواب بیدار شده و کارهایش را کرده بود، آمد

پای وسایل خیاطی‌اش. نخ را با قیچی برید. سوزن را نخ کرد و مشغول خیاطی شد.

«منیره هاشمی»

سرنوشت گوزن

گوزن نری تشنه به چشمه‌ای رسید و پس از رفع تشنگی، متوجه تصویر خود در آب شد. گوزن با دیدن شاخ‌های بزرگ و باشکوه خود احساس غرور کرد اما همین‌که چشمش به پاهای کشیده و ظاهراً ضعیف خود افتاد، دلش گرفت.

گوزن در این فکر بود که شیری از دور ظاهر شد و به دنبال او دوید. از آنجا که قدرت شیر در دل و جرأت او و قدرت گوزن در دست و پای او نهفته است، گوزن با دیدن شیر پا به فرار گذاشت و به سرعت و سادگی از شیر فاصله گرفت.

تا زمانی که فضای باز در برابر آنها بود، گوزن فاصله‌ی خود با شیر را حفظ می‌کرد اما همین که به جنگل رسیدند، شاخ‌های او در شاخه‌ی درختی گیر کرد و شیر خود را به او رساند. گوزن در همان حال که شیر آماده دریدن او بود، با خود گفت: «افسوس! پاهایی که فکر می‌کردم نقطه‌ی ضعف من هستند، سبب نجات من از دست شیر شدند و شاخ‌هایی که فکر می‌کردم مایه‌ی غرور من هستند، موجب هلاکم شدند.»

هنگام خطر بارها دیده‌ایم کسانی که در وفاداریشان تردید داشتیم، به فریاد ما رسیدند ولی کسانی که در وفاداریشان تردید نداشتیم، به ما پشت کردند.

«ترجمه حسین ابراهیمی»

خورشیدِ خوبِ ما

خورشید آن قدر اهمیت دارد که خداوند به آن قسم خورده است. در سوره‌ی شمس در قرآن کریم آمده: «قسم به خورشید و روشنایی‌اش.» نور خورشید در زندگی انسان نقش حیاتی دارد تا آنجا که پدید آمدن منابع انرژی در روی زمین مانند نفت و زغال سنگ هم با نور آفتاب ارتباط دارد.

خورشید یک ستاره است مانند تویی بزرگ با نور آتشین. نور خورشید از سوختن گازها تولید می‌شود. خورشید در بهترین فاصله از زمین قرار گرفته است. اگر زمین به خورشید نزدیک‌تر بود، می‌سوخت و اگر دورتر بود، منجمد می‌شد. بیشترین نورهایی که در روز می‌بینیم، از خورشید می‌آید.

بدون نور هیچ چیز را نمی‌توان دید. نور خورشید، سفید است. حدود ۸ دقیقه طول می‌کشد تا نور خورشید به زمین برسد. اگر خورشید به اندازه‌ی توپ فوتبال بود، زمین با فاصله‌ی ۲۵ متر دورتر به اندازه‌ی سر سنجاق می‌شد. هرگز نباید به خورشید خیره شد حتی با دوربین و تلسکوپ. خورشید گره‌ای است بزرگ با گاز داغ که ۱۵۰ میلیون کیلومتر با ما فاصله دارد. اگر ۱۰۹ کره‌ی زمین را کنار هم بگذارند، قطر آن به اندازه‌ی قطر خورشید می‌شود. هر گاه ماه، قرص خورشید را بپوشاند، به این پدیده «خورشید گرفتگی یا کسوف» می‌گویند. وزن خورشید ۳۳۳ هزار برابر وزن زمین است.

انرژی خورشید، یعنی گرما و نور آن برای ما به گرما و برق تبدیل می‌شود. منبع اصلی تمام انرژی‌ها در زمین، خورشید است. ایران با داشتن ۳۰۰ روز آفتابی در سال، جزو بهترین کشورهای دنیا در زمینه‌ی انرژی خورشیدی است.

خورشید منبع بزرگ انرژی تا ۵ میلیون سال آینده است. گیاهان از انرژی نور خورشید برای ساختن غذاهای‌شان استفاده می‌کنند. همه‌ی موجودات زنده به غذا نیاز دارند که غذای آنها یا گیاهان است یا حیوانات؛ بنابراین تمام گیاهان و حیوانات انرژی خود را از خورشید می‌گیرند.

**خورشید نورش را
بر باغچه‌مان پاشید
با بوسه‌ی گرمش
گل باز شد خندید**

«منصوره عرب‌خراسانی»

پلنگ

یکی از حیوانات گوشتخوار پلنگ است که در میان سایر حیوانات روی زمین، از ارزش بسیاری برخوردار است. اگرچه پلنگ به بزرگی شیر و ببر نیست ولی جزو گوشتخواران چابک و تیزهوش است. این حیوان می‌تواند در مناطق مختلفی مثل جنگل، بیشه‌زار، دشت و کوهستان زندگی کند.

مسکن اصلی پلنگ، بخش‌هایی از آفریقا، خاورمیانه و آسیا است. طعمه‌های او بیشتر بز کوهی، گوزن، پرندگان، میمون و ماهی و طول عمرش حدود ۲۱ سال است. تفاوت ببر و پلنگ در هیکل و خطوط روی پوست آنها است. پوست و موی بدن پلنگ، خالدار و بدن ببر خطوط خمیده و منحنی و نوارهای باریک

دارد. وزن پلنگ بین ۳۰ تا ۸۰ کیلوگرم است. پلنگ بیشتر شب‌ها به شکار می‌رود و از دیگر هم‌نوعان خود دوری می‌کند. این جانور برای خود قلمروی دارد.

پلنگ به راحتی از درخت بالا می‌رود. به همین خاطر به جای این که شکارش را در محل صید بخورد، آن را به نقطه‌ی امنی در بالای درخت می‌برد تا از خطر گفتار، کرکس و شیر دور باشد. پلنگ پس از آن که شکارش را روی درخت برد، شروع به خوردن می‌کند و اگر چیزی باقی بماند، آن را برای یک وعده غذایی دیگر در میان شاخه‌ها پنهان می‌کند. اگر در مسیر شکار، پلنگ دیگری را ببیند، راه خود را کج می‌کند.

ماده پلنگ معمولاً دو توله به دنیا می‌آورد و به شدت از آنها محافظت می‌کند. وقتی آنها کمی بزرگ شدند، شیوه‌ی کشتن

شکار را به آنها می آموزد. توله‌ها وقتی به دو سالگی رسیدند، از مادر جدا می‌شوند و به دنبال کار خود می‌روند.

«علي ذوالفقاري»

هجوم میکروب‌ها و بیماری

وقتی تب می‌کنید، دچار لرز می‌شوید و سرتان درد می‌کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ این علائم و علائم زیاد دیگری نشان‌دهنده‌ی بیماری است. بدن ما در معرض هجوم انواع میکروب‌هاست. این موجودات میکروسکوپی انواع متعدد دارند و سبب بیماری‌های مختلف می‌شوند. بعضی از این بیماری‌ها مثل آبله‌مرغان یا سرماخوردگی اگر درمان شوند، خطر زیادی ندارد اما بعضی از بیماری‌ها خطرناک هستند.

بیمار شدن اگر فردی بیمار باشد، امکان این که میکروب بیماری او به ما سرایت کند، وجود دارد. میکروبها حامل بیماریهای مختلف هستند که بعضی از آنها مسری اند و از فردی به فرد دیگر منتقل می شوند.

میکروبها در هوا، مواد غذایی یا آب یافت می شوند و زمانی که بیمار عطسه یا سرفه می کند، میکروب بیماری او منتشر می شود و دیگران را نیز مبتلا می کند. بدن ما با بیماریها مبارزه می کند. یکی از بهترین راههای درمان سرماخوردگی شدید یا آنفلوانزا، استراحت کردن در منزل است.

«دایره المعارف علوم برای کودکان، مترجم مجید عمیق»

زود جواب بده

*** او هیچ ندارد وزن**

ای وای چه سنگین است
با این که ندارد طعم
خوشمزه و شیرین است
* دو چشم و زبان تیز دارد
با این که ندارد هیچ دندان
وقتی که دهان او شود باز
او ریز کند سریع و آسان

* دو جمله بنویسید که اگر آنها را بر عکس کنید، همان جمله‌ها
شوند.

* اگر سفیدپوستی در دریای سرخ یا دریای سیاه شنا کند، چه
می‌شود؟

* آن چیست که چه پُر باشد و چه خالی، وزنش یکی است؟

جواب داد: «آقا انصاف داشته باشید! آسون‌ها را خودتون جواب می‌دهید، سخت‌ها را باید من بگم؟»

😊 معلم: «حسن! بگو ببینم فیل کجا پیدا می‌شه؟» حسن: «آقا اجازه! فیل آن قدر بزرگه که هیچ وقت گم نمی‌شه!»

😊 معلم به دانش‌آموز: «نام پدرت چیست؟» دانش‌آموز: «پدرم نام‌های مختلفی دارد. من به او می‌گویم بابا، مادرم می‌گوید پدر بچه‌ها، نوکرمان می‌گوید آقا و بقال محله می‌گوید بد حساب.»

😊 پدر: «حسن مشق‌هایت را نوشتی؟» حسن: «پدر جان فقط یک صفحه‌اش مانده!» پدر: «مگر چند صفحه بود؟» حسن: «یک صفحه پدر جان!»

😊 اولی: «جات خالی، دیروز رفته بودم ساحل دریا تا ماهی بگیرم.» دومی: «خوب گرفتی؟» اولی: «بله که گرفتم، دوتا

ماهی گنده. «دومی: «با تور یا قلاب؟» اولی: «با هیچ کدام، با اسکناس!»

😊 رضا رو به مادرش کرد و گفت: «مامان! این درسته که می‌گویند (جوینده یا بنده است)؟» مادر با لبخند گفت: «بله پسرم.» رضا: «پس چرا دیروز من و خواهرم هرچه گشتیم، شیرینی‌هایی را که شما کنار گذاشته بودید، پیدا نکردیم!»

پاسخ بازی کلمات اردیبهشت

* سیخ کباب، خمیر، بندر ریگ، کرمان و کرمانشاه (کرم)، شیراز و شیروان (شیر)، گرگان (گرگ)، ساری (سار)، قوچان (قوچ)

* ۲۰ تا

* پروانه، شترگلو، کله‌گاو، سگ‌دست، شغال دست.